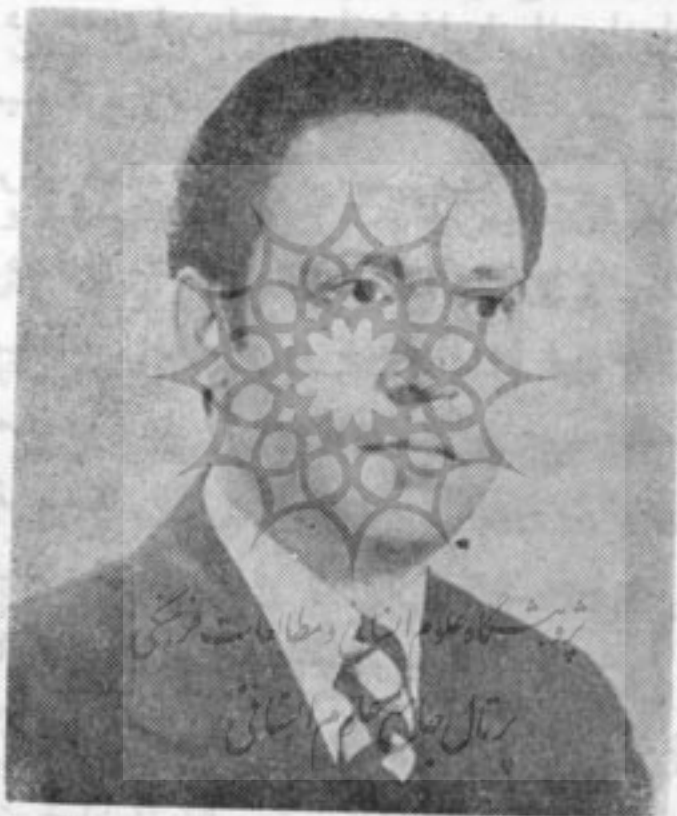


عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۲۷)

ظهور نکبت بار طوایف غز



اوغز نامی است که تازبان به قبیله ترکان (اغز) اطلاق کرده‌اند. ظاهراً قوم بزرگی که در قرن ششم میلادی همه قبایل ساکن چین تا بحر اسود را بصورت امپراتوری واحدی از صحرائشینان درآوردند ، بدین نام خوانده شده است . در نوشته‌های اورخون در قرن هشتم میلادی از این قوم بنام (نغز. اوغز) یعنی ۹ اغرنام برده‌اند . بنابراین قبیله مذکور به ۹ قبیله فرعی تقسیم شده بود .

جغرافی دانان قرن چهارم هجری تنها نام غز را به قوم ساکن مغرب (ترک‌تان) داده‌اند. این اقوام غز همسایگان بلافاصله ممالک اسلام، از گرگان در کنار بحر خزر تا فاراب و اسبیج‌باب در منطقه سیر دریا، پراکنده بودند. کشور آنان از مغرب به قلمرو اقوام خزر و بلغار، و از مشرق به سرزمین خرن‌لخان، از شمال به مملکت کیماکها (به ترکی کمک) محدود بود. کیماک‌ها را مسیر علیای شط ائل یعنی (کامه) مرز بین سرزمین اقوام غز و کیماک‌ها را تعیین میکرد، در همین قرن قسمتی از قبایل غز از برادران خود جدا شده و به شبه جزیره سیاه کوه (منگشک) که در گذشته غیر مسکون بود مهاجرت کردند. مستعمرات عمده قبیله غز در مسیر سفلی سیر دریا بود.

اسلام در قرن ششم هجری بین غزان رواج یافت غزهای مسلمان را ترکمان هم نامیده‌اند. اقوام غز در حدود اواخر قرن چهارم هجری مهاجرت به سرزمین مسلمان را آغاز کردند. در مسکن جدید نخست در کشور بخارا نزدیک نور مستقر شدند. در قرن پنجم هجری بصورت توده‌های وسیع در دو جهت پیش آمدند، قسمتی از غزان یا ترکمانان بصورت دسته‌های راهزنانی که خودسرانه کار و قسمتی از آنان به پیشوایی شهریاران خود از غالب کشورهای متمدن بین راه گذشته و تا بحر الروم (مدیترانه) پیش آمدند.

مهاجرات غزان از نظر وضع نژاد شناسی آسیای پیشین دارای اهمیت بسیار است. سلسله سلجوقی که ناشی از غز بود کم‌کم موفق شده همه کشورهای را که از ترکستان چین تا مرزهای مصر و امپراتوری بیزانس واقع بود تحت انقیاد درآورد. ظاهراً سلجوقیان ترجیح دادند که برادران خانه بدوش خویش را در حد غربی دولت خود مستقر سازند، و بدین نحو جمعیت ترک نژاد آسیای صغیر و ایالات شمالی ایران در آن نواحی پذیرفته شدند.

اسارت سلطان سنجر بدست غزها با انقراض دولت سلجوقی

قبل از بیان واقعه اسارت حزن انگیز سلطان سنجر سلجوقی بدست غزها یعنی افراد طایفه بیابان گرد و وحشی ، تذکر این مطلب لازم بنظر میرسد که یکی از علل عمده سقوط و برافتادن سلسله های بزرگ قدیم را در حرکت و مهاجرت های عشایر صحرائشین میتوان یافت و این کار بیشتر در موقعی که آنان در حال فرار از دشمنی قوی و زبردست و بدست آوردن اراضی سرسبز یا علف چر در ملک بیگانه برای سکونت خود تا آخرین لحظه حیات با جان گذشتگی جنگیده اند .

قراختائیان پس از تأسیس سلطنت خود به اهالی مقیم و متوطن آزاری نرساندند ولی برعکس ترکان غز را که چادر نشین بودند از علفچرهای خود بیرون کردند غزها از رود سیحون گذشتند ، و وارد سر زمین بلخ شدند . سلطان سنجر پس از آگاهی بر این واقعه اجازه داد تا آنان در حوالی دره بلخ اقامت کنند . و مقرر شد تمام طایفه غز که چهار هزار خانوار بودند سالی بیست و چهار هزار گوسفند به رسم خراج بدهند ، و آنها نیز قبول کردند . لیکن در موقع تحویل خراج بر سر تعیین جنس گوسفند اختلاف و نزاع برخاست ، حاکم بلخ هر چه کوشید نتوانست غائله را رفع کند و کار به جنگ کشید .

غزها به یاری طوایط دیگر ترك شکستی سخت به امیر قماج حاکم برگزیده سلطان سنجر وارد ساختند ، و شروع به قتل و غارت و سرقت زنان و اطفال کردند ، و گروهی از فقها و علما را کشتند . امیر قماج از دست آنان به سنجر شکایت کرد . سلطان سنجر پس از آگاهی بر این واقعه ناگزیر در سال ۵۴۸ هجری با یکصد هزار سرباز به قصد سرکوبی غزها روانه آن دیار گردید . پس از ورود سپاه سلطان سنجر غزها ابتدا مرعوب شدند و سر تسلیم فرود آوردند ،

و حتی حاضر شدند که غرامت و جریمه سنگینی هم بدهند ، ولی سنجر پیشنهادت و تعهدات ایشان را رد کرد و آنها نیز از روی اضطرار و ناچاری دست از جان شسته مبادرت به جنگ کردند . در این پیکار که پیکار مایوسانه بود غزها فاج شدند ، و سلطان سنجر را با عده‌ای از امرا زنده دستگیر ساختند (۵۴۸ هجری) غزان کلیه امرای دستگیر شده دولت سلجوقی از جمله علاءالدینی قماج حاکم بلخ را که خود سبب این جنگ موهم شده بود از دم تیغ گذرانیدند . ولی سلطان سنجر را در قفسی آهنین محبوس کردند و در نزد خود نگاهداشتند .

غارتگری های وحشتناک غزان در ایران

خوندمیر در حبیب‌السیر در مورد فتنه غزان چنین آورده است :

(در زمان جهانبانی سلطان سنجر چهل هزار خانه‌وار ترکمانان که مشهور بودند به حشم غز در ولایت ختلان و چغانیان و حدود بلخ و قندزویقلان اقامت مینمودند ، و هر سال بیست و چهار هزار گوسفند جهت شیلان سلطان تسلیم خان سالاران کرده بفراغت روزگار میگذرانیدند . نوبتی بطریق معهود نوکر خان سالار شهریار کامکار بمیان آن قوم رفته طلب گوسفند نمود . و بخلاف فرستادگان سابق در غث و سمین گوسفندان با ایشان مناقشه آغاز نهاد و حشم غز تحمل آن معنی نیاورده آن شخص را هلاک کردند و دیگر از ارسال گوسفندان یاد نیاوردند .

خوان سالار از بیم سیاست سلطانی این قضیه را پنهان داشته ، مدتی گوسفند شیلان را از خاصه خود سرانجام مینمود ، در آن اثنا والی بلخ امیر قماج بمرو آمد . خوانسالار کیفیت احوال به عرض او رسانید و قماج کلمه چند در باب تسلط و تغلب غزان با سلطان در میان نهاد و نشان داروغگی ایشان

بنام خود حاصل کرد ، و چون به بلخ مراجعت نمود ، کس نزد حشم غز فرستاده گوسفندان باقی را طلب داشت . آن قوم گفتند : ما بندگان خاص سلطانیم و غیر از وی کسی را حاکم خود نمیدانیم ، و فرستاده قماج را در کمال اهانت و ازالای از میان خود بیرون کردند ، و قماج از این معنی در خشم شده متوجه محاربه ایشان گردید ، و بسا پسر خود ملك اشرف در معرکه به قتل رسید و روایت حمداله مستوفی آنکه قماج و ملك اشرف در نواحی منازل غزان شکار میکردند ، و ایشان چون پدر و پسر را باهم دیدند هر دو را شکاروار ، در میان گرفته معروض حسام انتقام گردانیدند بر هر تقدیر بعد از آنکه سلطان سنجر از قتل قماج و ملك اشرف خبر یافت باستصواب امرا ، عنان عزیمت بحرب ایشان تافت و چون حشم غزان استماع نمودند که سلطان سنجر به عزم غزوایشان متوجه است قاصدی بدرگاه عالم پناه روان ساختند و زبان اعتذار گشاده پیغام دادند که اگر سلطان مراجعه نماید ، به رسم جرمانه و خون بهای امیر قماج مبلغ صد هزار دینار و صد غلام ماه پیکر تسلیم می کنیم . سلطان خواست که عذر غزان را بشمع قبول بجای دهد ، و عنان عزیمت بمستقر دولت معطوف گرداند . اما امراء بر این معنی انکار نموده عرضه داشتند که اگر غزان گوشمالی بسزا نیابند ، در ساحت مملکت فتنه پدید آید : که تدارک پذیر نباشد بنا بر آن سلطان بجانب منازل غزان کوچ فرمود و چون نزدیک بدیشان رسید ، آن قوم تضرع و نیازمندی بسیار اظهار کرده گفتند که اگر سلطان از سر جریمه ما بندگان درگذرد ، از هر خانه يك من نقره با آنچه سابقاً قبول نموده بودیم منضم میگردانیم ، پادشاه عالیجاه را بر آن قوم رحم آمده خواست تا از مصاف کردن غز ، مرکب خویش را عنان تابند ، لیکن بنا بر کمال مبالغه (امیر مؤید بزرگ) و (برنقش مروی) صفت قتال بر آراست و

حشم غزان دل از جان بر گرفته ، فدائی وار بمقام مدافعه آمدند و شمشیر و خنجر از غلاف خلاف کشیده آغاز کار زار کردند و اکثر اعیان سپاه سلطان بسبب نزاعی که با مؤید و برنقش داشتند در جنگ سستی نموده غزان غالب گشتند ، و سلطان عنان به طرف مرو گردانیده غزان متعاقب روان شدند و یکی از حواشی را که موسوم بود به مودود بن یوسف و بنا سلطان بحسب صورت مشابهت داشت بگرفتند ، و او را سنجر تصور نموده بر تخت نشاندهند و زمین خدمت ببوسیدند و مودود هر چند گفت که من سلطان نیستم باور نکردند ، تا یکی او را بشناخت و گفت این شخص مطبخی زاده است .

بعد از آن غزان انبانی بر آرد کرده و از گردن مودود آویختند و او را به اهانت تمام از میان خود بیرون ساختند ، و عنان عزیمت از عقب سلطان معطوف ساختند و سلطان را در اثناء راه دیده یا در مرو گرفته بر سریر جهانبانی نشاندهند ، و شرط زمین بوس بجای آورده بلده فاخره مرو را که در نهایت معموری بود سه شبانه روز غارت نمودند ، آنگاه جهت طلب مخفیات اشراف و اعیان را مواخذه کرده و در تعذیب و شکنجه کشیدند ، و چون خاطر شوم ایشان از مهم مرو فراغت یافت ، به نیشابور و دیگر بلاد خراسان شتافتند و در هر جا هر چیز دیدند متصرف گردیدند .

و مسلمانان را بخاک و نمک شکنجه کرده از ایشان مخزونات و مدفونات می طلبیدند ، و بسیاری از علما و مشایخ بتعذیب آن ملاعین شهید شدند . از آن جمله یکی شیخ فاضل عالم متقی محمد بن یحیی بود که در حین شکنجه بخاک شهد شهادت چشیده به عالم پاک پیوست ... القصه در تمامی بلاد خراسان منزلی نماند که از ظلم و بیداد غزان ویران نشد و سلطان سنجر مدت چهار سال در دست ایشان اسیر بود .

شب آن جناب را در قفس آهنین می کردند و روز بر تخت سلطنت
مینشانند ، و بحسب تمنای خود مناشیر مینوشتند و به تکلیف ، سلطان را
بر آن میداشتند که آن احکام را مهر کند (۱) بدین ترتیب بنا دستگیری سلطان
سنجر سلجوقی قتل و غارت و حشتناک غزان در تمام بلاد خراسان آغاز گردید.
آنان شهر آباد و هر جمعیت نیشابور را به طرز حیرت انگیزی آتش زدند و سپس
یکباره آن را ویران و غیر مسکون ساختند (سال ۵۵۹ هجری) بطوریکه بعد
نیشابور به شادباخ انتقال یافت و نظیر همین کار را در طوس کردند و از همه آن
دیار آبادان جز دهکده‌یی که مقبره امام علی بن موسی الرضا (ع) در آنجا
واقع بود باقی نماند .

باحمله غزان خراسان و بعد از آن کرمان و ویران و آشفته و نابسامان گردید.
غزاها از فتحی که نصیب آنها شده بود مست باده غرور شدند بهمین جهت به
غارت و تاراجی که میکردند اکتفا ننموده دست به اذیت و شکنجه و آزار
اهالی بدبخت مشرق ایران گشودند، آنان رسمشان برای شکنجه اسیران اغلب
براین بود که دهان آنها را از خاک پر کرده و با چوب آنها را در حلقشان فرو
مببردند و گلی که بدین ترتیب درست میشد معروف به (قهوه غز) بوده است.
بهر حال غزاها در تمام نواحی مشرق ایران بخصوص در مرو و نیشابور بقدری
کشتار کردند که اجساد کشتگان در زیر خون دیده نمیشد ماجرای غم انگیز تسلط
بی رحمانه و خانمانسوز ترکان غز و جنایات و عملیات سبعانه و وحشیانه آنها
را انوری شاعر بزرگ قرن ششم هجری به طرز بسیار اعجاب انگیزی به نظم
در آورده است . بی تردید هیچ تاریخ مطولی به روشنی این شعر انوری که از
زبان مردم خراسان بخاقان سمرقند زین الدین قزل طغاج سر خوانده سلطان

سنجر سروده است نمیتواند بازگو کننده وقایع دلخراش غارتگریهای ترکان
غز را مجسم سازد:

پیام جان گداز

به سمرقند اگر بگذری ای بباد سحر

نامه اهل خراسان بپیر خاقان بر

نامه‌یی مطلع آن رنج تن و آفت جان

نامه‌یی مقطع آن درددل و سوز جگر

نامه‌یی بر رقص آه عزیزان پیدا

نامه‌یی در شکنش خون شهیدان مضمر

ناکنون جان خراسان و رعایا بودست

بر خداوند جهان خاقان پوشیده مگر

ایندل افکار جگر سوختگیان میگویند

کای دل و دولت و دین را بتوشادی و ظفر

نقش تحریرش از سینه مظلومان خشک

سطر عنوانش از دیده محرومان تر

ریش گردد معرصورت از آن گاه سماع

خون شود مردمک دیده از آن وقت سحر

خبرت هست که از هر چه در او چیزی بود

در همه ایران امروز نماندست اثر

خبرت هست کزین زیر و زبر شوم غزان

نیست يك پی ز خراسان که نشد زیر و زبر

بر بزرگان زمانه شده خردان سالار

بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر
 بر در دونان ، احرار حزین و حیران
 در کف رندان ابرار اسیر و مضطر
 شاد الا بدر سرگت نبینی مسردم
 بگر جز در شکم مام نیابی دختر
 مسجد جامع هر شهر ستورانشان را
 پایگاهی شده نه سقفش پیدا و نه در
 بر مسلمانان زان نوع کنند استخفاف
 که مسلمان نکند صد یک آن بسا کافر

نکند خطبه به هر شهر به نام غزاز آنک

در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر
 رحم کن . رحم بر آن قوم که نبود شب و روز
 در مصیبتشان جز نوحه گیری کار دگر
 رحم کن . رحم بر آنها که نیابند نمود
 از پس آنکه ز اطلستان بودی بستر
 همه پوشند کفن گرسو پوشی خفتان آنانی
 همه خواهند امان ، چون تونخواهی مغفر
 بهره بی باید از عدل تو نیز ایران را
 گرچه ویران شده بیرون ز جهانش مشر

فجایع غزها در کرمان

غزها در کرمان نیز توحش زبادی از خود بروز دادند و خرابی بسیار کردند

در جنگی که بین افریاد این طایفه وحشی و دیوانیان کرمان انفاق افتاد شکست نصیب سپاه کرمان شد و سرانجام کرمان در آتش بیداد قتل و غارت غزان سوخت. غزها از کرمان روی به جیرفت نهادند و در آنجا قریب صد هزار تن را به انواع شکنجه و عذاب هلاک کردند. تورانشاه سلجوقی فرمانروای آن سامان برای مقابله با غزها از فارس و یزد کمک خواست ولی هیچگونه مساعدتی به او نشد و بر اثر وقوع این حوادث و بروز آشفتگی اوضاع قحطی بسیار عجیبی در کرمان پیش آمد (۵۷۶ هجری) طبق نوشته تاریخ سلاجقه: (چون بهار سنه ۵۶۹ هلالی) درآمد.

در کرمان قحطی مفرط ظاهر شد، و سفره وجود از مطعومات چنان خالی که دانه‌ای در هیچ خانه‌ای نماند، قوت هستی و طعام خوش درگواشیر، چندگاهی استه خرما بود که آنرا آرد میکردند و میخوردند و می‌مردند! چون هسته نیز به آخر رسید گرسنگان نطعمهای کهنه (۱) و دلوه‌های پوسیده و ده‌های دریده میسوختند و میخوردند، و هر روز چند کودک در شهر گم میشدند که گرسنگان ایشان را به مذبح هلاک میبردند، و چندکس فرزند خویش طعمه ساخت و بخورد! و در شهر و حومه یک‌گره نماند، و در شوارع روز و شب، سگان و گرسنگان در کشتی بودند، اگر سنگ غالب می‌آمد آدمی را میخورد و اگر آدمی سنگ را، و اگر از جانبی چندمنی غله در شهر می‌آوردند، چندان زربینه و سیمینه و اثواب فاخره در بهای آن عرض میدادند، که آن را نمی‌توانستند فروخت. يك من غله به دیناری نقره قرض میسر نمیشد.

اگر در شهر کسی را پس از تاراج متواتر و غارات متوالی چیزی مانده بود. در بهای غله برین نسق صرف میکرد، و روزمی گذاشت، و از تراکم

مردگان در محلات ، زندگان را مجال گذر نماید و کس را پروای مرده و تجهیز و تکفین نبود (۱) درجهان آرا نیز از این قحطی های متوالی کومان مطالبی نوشته شده از آن جمله چنین است :

(هفت سال چنان قحطی شد که آدمی چون بر سنگ ظفریافتی او را بخوردی ، واگر سنگ غالب می آمد هم چنین ...) و افضل در عقداالعلی نیز گفته است که کرمان ولایتی شده بود که : (سنگ آدمی میخورد و آدمی سنگ) در چنین قحط سال و تنگ نای بینوائی حشم غز در اطراف برد سیر (اگر مزروعی دید بر قاعده بخورد و روی به جانب بم نهاد ... و بر ولایت نسا و نرماشیر هجوم کردند ، و صد هزار آدمی در پنجه شکنجه و چنگال نکال ایشان افتادند ، و در زیر طشت آتش گرفتار شدند و خاکستر در گلومی کردند و این را (قاوود غزی) (۲) نام نهاده بودند ، در زمستان سنه ۵۶۹ خراجی (۵۷۶ هلالی) به جیرفت باز گشتند (۳) .

(بقیه در شماره آینده)

۱ - سلجوقیان و غز در کرمان به تصحیح دکتر باستانی پاریزی صفحه ۱۳۱

۲ - قهوه غزی

۳ - آسیای هفت سنگ تألیف دکتر باستانی پاریزی صفحه ۱۹۴